

علاّمه طباطبائی: معرفت‌شناسی مبنّاگرا

یحیی صولتی*

دکتری فلسفه دانشگاه علاّمه طباطبائی، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۱۴)

چکیده

علاّمه طباطبائی در معرفت‌شناسی خویش، توجّه و التفات خاصی نسبت به «بدیهیات» نشان می‌دهد. وی در این زمینه با تأکید بر «تصدیقات بدیهی» و نقش مبنایی آنها در ساختار معرفت، به ارائه مبنّاگرایی خویش می‌پردازد. خطاناپذیری «تصدیقات اوّلی» و اهمّیت آنها در معرفت‌شناسی علاّمه طباطبائی سبب شده است تا دیدگاه وی را به صورت «مبنّاگرایی خطاناپذیر» آشکار نماید. بی‌شک مسئله «شناخت یقینی» و ارزش معرفت‌بخشی آن در معرفت‌شناسی علاّمه طباطبائی، جولانگاه اصلی وی در انتخاب این نوع از مبنّاگرایی بوده است. تسلسل‌ناپذیری «تصدیقات نظری»، به عنوان مهم‌ترین دلیلی است که علاّمه طباطبائی در اثبات دیدگاه مبنّاگرایانه خویش، بدان تمسک می‌جوید. وی در این زمینه، رابطه «تصدیقات نظری» با «تصدیقات بدیهی» را بر اساس رابطه توالد مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. این در حالی است که چنین رابطه‌ای را بین «تصدیقات بدیهی» و «اصل امتناع تناقض» منتفی می‌داند. در معرفت‌شناسی علاّمه طباطبائی، «اصل امتناع تناقض»، نه به عنوان یک «باور پایه»، بلکه به عنوان «أمّ‌القضایا» و مهم‌ترین پشتوانه فکری و منطقی حاکم بر اندیشه بشر لحاظ می‌گردد که بدون توجّه به آن، اساس هر گونه آگاهی و تفکّری نیز منتفی خواهد شد.

واژگان کلیدی: رویکرد مبنّاگرایی، علاّمه طباطبائی، مبنّاگرایی خطاناپذیر، تصدیقات بدیهی، تصدیقات نظری، معرفت‌شناسی، اصل امتناع تناقض.

* E-mail: solati_yahya@yahoo.com

مقدمه

«مبناگرایی» رویکردی است معرفت‌شناسانه که به «توجیه ساختار معرفت» می‌پردازد.^۱ با توجه به این تعریف، «باورهای پایه» نقش خاصی در این دیدگاه ایفا نموده که بدون در نظر گرفتن عملکرد آنها، سخن گفتن از چنین رویکردی نیز منتفی خواهد بود.

علامه طباطبائی با ارجاع «تصدیقات نظری»^۲ به «تصدیقات بدیهی و خطاناپذیر»^۳ درصدد است تا بنای معرفت‌شناسی خود را بر اساسی مستحکم و خدشه‌ناپذیر استوار سازد. با توجه به این امر، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با تحلیل و بررسی ابعاد مختلف معرفت‌شناسی علامه طباطبائی، «مبناگرا بودن» وی را اثبات نماید.

بر این اساس، ضمن ارائه تعریفی از «رویکرد مبناگرایی» و گذری اجمالی بر پیشینه تاریخی آن، به مسئله «سلسله‌مراتب معرفت» در نزد علامه طباطبائی می‌پردازیم. سپس مبحث «بدیهیات» و «اصل امتناع تناقض» را در معرفت‌شناسی وی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم و جایگاه معرفتی این اصل را آشکار می‌سازیم. «توجیه ساختار معرفت»، موضوع بعدی است که ما را به بررسی مبناگرا بودن علامه طباطبائی و ادله مربوط به آن وامی‌دارد. در پایان، با تجزیه و تحلیل در ابعاد مختلف معرفت‌شناسی وی، مبناگرا بودن این فیلسوف نوصدرایی را اثبات می‌کنیم.

۱- «رویکرد مبناگرایی» و نگاهی گذرا به مراحل تکوّن آن

«مبناگرایی» به رویکردی گفته می‌شود که در آن، اساس معرفت بر مبنای باورهای پایه و خودتوجیه قرار داده می‌شود و در این زمینه، مدّعی ارائه توجیه و تبیین منطقی از نحوه صدق باورهای استنتاجی می‌گردد. بر این اساس، در «رویکرد مبناگرایی» (**Foundationalism Approach**) با دو گونه از باورها مواجه می‌شویم:

الف) باورهایی که توجیه معرفتی خود را از دیگر باورها اخذ می‌نمایند و به اصطلاح، «باورهای استنتاجی» (**Inductive beliefs**) یا «باورهای مشتق‌شده» (**Derived beliefs**) نام دارند.

ب) باورهایی که توجیه معرفتی خود را از دیگر باورها کسب نمی‌کنند و به اصطلاح، «باورهای خودتوجیه» (Self-justified beliefs) و «بدیهی» (Self-evidence) نام دارند.

با توجه به این امر، می‌توان تصریح کرد که «رویکرد میناگرایی» با ارجاع «باورهای غیر پایه» به «باورهای بدیهی و خودتوجیه»^۴، ساختار معرفت را شاکله‌بندی می‌کند و «در قالب این آموزه، بیان می‌شود که ساختار معرفت پایه‌هایی دارد که بقیه پیکره را نگهداری می‌کنند، اما خود پایه‌ها به هیچ تکیه‌گاهی نیاز ندارند» (آلستون، ۱۳۸۰: ۵۶).

از لحاظ سیر تاریخ معرفت‌شناسی، می‌توان شکل‌گیری و پیدایش اولیه «رویکرد میناگرایی» را به فلسفه افلاطون نسبت داد. وی در اکثر این محاورات خود، جریان دیالوگ بین دو طرف بحث را به روش سقراطی انجام داده تا هماهنگ با همتای دیالوگ خود، به یک باور یقینی و خدشه‌ناپذیر برسد. «رویکرد میناگرایی» در زمان ارسطو، حیات جدیدی یافت، به گونه‌ای که علاوه بر ساحت «عقل‌گرایی صرف»، به حوزه «تجربه‌گرایی» نیز وارد شد. بر این اساس، در بررسی سیر تاریخی این رویکرد در معرفت‌شناسی غربی، می‌توان به مراحل تکون آن در مکاتب «راسیونالیسم» (Rationalism) و «آمپیریسم» (Empirism) اشاره نمود.

در سیر تاریخی فلسفه اسلامی (مخصوصاً در نزد قدماء)^۵، نمی‌توان از دانشی مستقل با عنوان «معرفت‌شناسی اسلامی» نام برد. البته این امر به معنای انکار مسائل معرفت‌شناختی در نزد حکمای مسلمان نخواهد بود؛ چراکه این حکما مباحث معرفتی خود را عمدتاً ذیل مسائل فلسفی مطرح می‌کردند^۶ و در این گونه مباحث نیز، رویکردی میناگرایانه داشتند^۷، اما علامه طباطبائی برخلاف حکمای متقدم، علاوه بر تصریح و اذعان به میناگرا بودن خویش، این رویکرد را به صورت مستقل مطرح نمود.

۲- سلسله‌مراتب معرفت از نظر علامه طباطبائی

مفهوم «سلسله‌مراتب معرفت» و رعایت ترتیب آن در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی، اهمیت زیادی دارد، به گونه‌ای که این مسئله همواره مورد توجه و التفات وی قرار داشته است.

علامه طباطبائی با اشاره به سه مرتبه «ادراک حسی»، «ادراک خیالی» و «ادراک عقلی»، به بحث از «سلسله مراتب معرفت» پرداخته است و اهمیت هر یک از این مراتب را در فرایند شناخت آشکار ساخته است. با توجه به این امر، وی معتقد است که «فرایند شناخت» با «تجربه» آغاز می‌شود^۱، چنان‌که همه «ادراکات نیز به حواس ختم می‌شوند» (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۹۶). به همین دلیل، وی بر اساس مشرب مشائی خود و با تأسی از ابن‌سینا، تمام شناخت‌های ما را برگرفته از «امور حسی» می‌داند^۲. با این توصیف، علامه طباطبائی «شناخت» را در اساس نهایی خود، فرایندی عقلانی می‌داند؛ بدین معنا که «عقل» در هر یک از مراحل شکل‌گیری آن (اعم از مرتبه حسی، مرتبه خیالی و مرتبه عقلی)، با استفاده از افعال «اصل امتناع تناقض» و دیگر اصول منطقی، در این فرایند تأثیر می‌گذارد. بدین صورت که در مرتبه ادراک حسی و ادراک خیالی، نظارت کمتری داشته، اما در باب معقولات اولی و ثانوی، مداخله آن بیشتر می‌شود.

به زعم وی، «مشاهدات ما، بی‌تکیه بر استدلال و برهان، نه ارزشی دارند، و نه مفید کلیت و قانون‌اند» (همان، ۱۳۸۸: ۱۵۷). البته این امر به معنای کم‌رنگ کردن نقش ادراکات حسی نیست، بلکه سهم هر یک از «عقل» و «تجربه» را به مثابه «ماده» و «صورت» شناسایی، آشکار و مشخص نموده است. با توجه به این امر، وی معتقد است که «ما هر چند تصوّراتی مقدّم بر تصوّرات احساسی نداریم، ولی تصدیقات زیادی مقدّم بر تصدیقات تجربی داریم» (همان، بی‌تا، ج ۱: ۱۸۲).

علامه طباطبائی پس از ذکر این مراتب، در کتاب *بدایة الحکمة*، ساختار شناخت را به دو بخش: «علم حصولی» و «علم حضوری» تقسیم می‌کند (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ب: ۲۷۲-۲۷۳)^۱. همچنین، معتقد است که «مفاهیم تصوّریه (ادراکات تصوّری) منقسم می‌شوند به دو قسم: مهیّات اعتباریات» (همان: ۲۰۸)^{۱۱}.

۳- بدیهیات و نقش آنها در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی

با توجه به رعایت مفهوم «سلسله مراتب معرفت» از سوی علامه طباطبائی، «بدیهیات» به عنوان اموری محسوب می‌شوند که در ردیف نخست این مراتب، جایی دارند. نظر به این اهمیت، وی «بدیهیات» را مبتنی بر شش قسم: «اولیات»، «فطریات»^{۱۲}، «محسوسات»، «تجربیات»، «وجدانیات» و «متواترات» می‌داند که از این بین، «اولیات» جایگاه خاصی دارند^{۱۳}.

بی‌شک دلیل این ارزشمندی، به «خطاناپذیری» و «بدهت» بی‌واسطه این امور برمی‌گردد. به همین سبب، «اولیات»، به عنوان مأخذ عمده «تصدیقات بدیهی» به شمار می‌روند که از این نظر، دیدگاه علامه طباطبائی را به صورت «دیدگاهی خطاناپذیر» ارائه می‌دهند.

علامه طباطبائی، در کتاب *نهاية الحکمة*، در باب اقسام «بدیهیات» و چگونگی تمییز آنها از یکدیگر چنین بیان می‌کند:

«سر سزاوار بودن این دسته از قضایا به قبول نیز همین است که پس از تصوّر طرفین آنها و تصوّر نسبت حکمیة میان طرفین، نفس آنها را می‌پذیرد و به آنها اذعان می‌کند و تصدیق آنها بر هیچ امر دیگری توقف ندارد، برخلاف دیگر بدیهیات که تصدیق آنها به استخدام حواسّ ظاهر (محسوسات) و یا حسّ باطن (وجدانیات)، و یا اجزای تجربه بر موادّ خارجی (تجربیات)، و یا شنیدن اخبار تعداد فراوانی از انسان‌ها (متواترات)، و یا یک قیاس خفی که حدّ وسط آن در ذهن حاضر است (فطریات)، نیاز دارد» (همان، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

۴- اصل امتناع تناقض و جایگاه معرفتی آن در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی

علامه طباطبائی «اصل امتناع تناقض» را نه به عنوان یک «تصدیق بدیهی و پایه»، بلکه به عنوان یک «اصل عقلی و منطقی» لحاظ نموده که حاکم بر تفکر و آگاهی بشر است. مفاد این اصل منطقی در «ادراک نقیض از طرف مخالف» منطوبی بوده که از این حیث، به معنای «جزمیت در حکم» است.

نوع نیازمندی بدیهیات اولیه به اول‌الأوائل، گونه دیگری است و آن را بدو نحو می‌توان تقریر کرد؛ یکی به همان تقریری که در متن شده که حکم جزمی عبارت است از ادراک مانع از طرف مخالف؛ مثلاً حکم جزمی درباره اینکه «زید قائم است» وقتی میسر می‌شود که حکم حالتی را به خود بگیرد که احتمال عدم قیام را سد کند و سدّ این احتمال بدون کمک اصل امتناع تناقض میسر نیست و با کمک اصل عدم تناقض است که علم به اینکه «حتماً زید قائم است» و خلاف آن نیست، صورت وقوع پیدا می‌کند و اگر این اصل را از فکر بشر بیرون بکشیم، ذهن به هیچ چیزی

حالت جزمی و علم قطعی پیدا نمی‌کند. پس نیازمندی همه علم‌های بدیهی و نظری به اصل امتناع تناقض، نیازمندی حکم است در جزمی بودن. تقریر دیگر اینکه اگر اصل امتناع تناقض در فکر، موجود نمی‌بود، هیچ علمی مانع وجود علمی دیگر نمی‌شد. توضیح آنکه بعضی از علم‌ها (ادراکات جزمی) مانع وجود علم‌های دیگر نیست؛ مثل علم به اینکه «این کاغذ سفید است» یا علم به اینکه «زید ایستاده است»، ولی بعضی علم‌ها مانع وجود علم‌های دیگر، بلکه مانع وجود پاره‌ای از احتمالات است؛ مثلاً علم به اینکه «زید ایستاده است» مانع علم به این است که «زید نایستاده است». این مانعیت با دخالت اصل امتناع تناقض صورت می‌گیرد و اگر این اصل را از فکر بشر بیرون بکشیم، هیچ علمی مانع هیچ علمی نخواهد بود. بنابراین، مانعی در فکر نخواهد بود که شخص در عین اینکه علم جزمی دارد به اینکه «زید قائم است»، علم جزمی پیدا کند که «زید قائم نیست» یا لاقلاً، احتمال بدهد که «زید قائم نیست» (ر.ک؛ همان، بی تا، ج ۱: ۲۴۹-۲۵۰).

علامه طباطبائی در این زمینه، احتیاج و نیازمندی «تصدیقات بدیهی» به «اصل امتناع تناقض» را غیر از نیازمندی «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی» می‌داند.^{۱۴} بر این اساس، وی معتقد است که «تصدیقات بدیهی و خودتوجیه» از نظر «مادی» یا «صوری»، نیازمند به «اصل امتناع تناقض» نیستند، بلکه وابستگی این امور، به مواضع آنها در اکتساب «شناخت جزمی و حکمی» مربوط می‌شود؛ به عبارت دیگر، «بدیهیات» برای رسیدن به درجه جزمیت و یقین منطقی خود، نیازمند به «اصل امتناع تناقض» خواهند بود.

با توجه به این ضرورت است که علامه طباطبائی «اصل امتناع تناقض» را به عنوان «اصل الأوائل» و «أم القضايا» معرفی نموده است و سر نیازمندی تمام قضایا (اعم از «بدیهیات» و «نظریات»)، به این اصل را چنین بیان می‌کند:

«در میان بدیهیات نیز از همه به قبول و پذیرش سزاوارتر، قضیه امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین است که در قالب این جمله بیان می‌شود: یا ایجاب صادق است و سلب کاذب می‌باشد و یا سلب صادق است و ایجاب کاذب می‌باشد. این قضیه یک قضیه منفصله حقیقی است که تمام قضایای دیگر، خواه نظری باشند و خواه بدیهی و یا حتی اولیات، برای آنکه مفید علم و یقین باشند، بدان نیازمند هستند؛ مثلاً قضیه کل بزرگتر از جزء خود است، تنها در صورتی افاده علم و یقین خواهد کرد که مانع نقیض خود باشد و نقیض آن کاذب باشد» (همان، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۴).

۵- رویکرد میناگرایی در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی

علامه طباطبائی در معرفت‌شناسی خویش به مسئله «ساختار معرفت» و چگونگی توجیه آن توجه زیادی نموده است. این امر، وی را به بحث از مفهوم «سلسله‌مراتب معرفت» کشانده و از این طریق، به مبحث «بدیهیات» سوق داده است. «اولیات» به عنوان عمده‌ترین بدیهیاتی به شمار می‌روند که علامه طباطبائی به صورت جدی به آنها پرداخته است. ویژگی خاص این امور پیرامون «تصدیقات بدیهی»، سبب شده تا «دیدگاه میناگرایی» وی را شکل ببخشند. با این وصف، خطاناپذیری «تصدیقات بدیهی» و بالا بودن درجهٔ بداهت این تصدیقات، موجب شده تا این دیدگاه به صورت «دیدگاهی خطاناپذیر» ظاهر گردد. به طور کلی، دیدگاه میناگرایی علامه طباطبائی، حول چهار محور اصلی شکل می‌گیرد که این موارد عبارتند از:

- الف) «بدیهیات» و خطاناپذیری «اولیات».
- ب) نفی تسلسل‌پذیری از «تصدیقات نظری».
- ج) نقش توجیه‌گر «تصدیقات بدیهی» در تبیین «ساختار معرفت».
- د) ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی» و برقراری «رابطهٔ توالد» بین آنها.

۵-۱ «بدیهیات» و خطاناپذیری «اولیات»

چنان‌که در مبحث «بدیهیات» بیان شد، این امور در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی نقش وزینی ایفا می‌کنند و از این نظر، شاکلهٔ کلی «میناگرایی» وی را ترسیم می‌کنند. در این زمینه، آنچه برای علامه طباطبائی اهمیت دارد، همان «اولیات» یا «بدیهیات اولی» است. بی‌شک «بالا بودن درجهٔ بداهت» این امور و «یقینی بودن» آنها سبب شده تا وی بیشترین توجه را به این قسم از «بدیهیات» معطوف نماید.

علامه طباطبائی در کتاب *نهایة الحکمة* در باب «اولیات» چنین بیان می‌کند: «سرّ سزاوار بودن این دسته از قضایا به قبول نیز همین است که پس از تصوّر طرفین آنها و تصوّر نسبت حکمیّه میان طرفین، نفس آنها را می‌پذیرد و به آنها اذعان می‌کند و تصدیق آنها بر هیچ امر دیگری توقّف ندارد» (همان: ۱۱۴).

این ویژگی‌ها به عنوان شاخصه اصلی «مبناگرایی» علامه طباطبائی و تعیین‌کننده نوع آن محسوب می‌شود. بدین ترتیب، وی با ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی اولی»، به دیدگاه «مبناگرایی خطاناپذیر» قائل می‌شود و از این طریق می‌کوشد تا نه تنها به توجیه «ساختار معرفت» پردازد، بلکه از یقینی بودن معرفت نیز دفاع نماید.

۵-۲) نفی تسلسل‌پذیری از «تصدیقات نظری»

تسلسل‌پذیری «تصدیقات نظری» به عنوان یکی از بزرگترین موانع معرفتی محسوب می‌شود که بی‌توجه بودن به آن می‌تواند «اساس معرفت» را با چالش جدی مواجه سازد. به همین دلیل، یکی از رسالت‌های مهم «رویکرد مبناگرایی»، دفاع از «مبانی معرفت» در برابر این گونه مشکلات است.

علامه طباطبائی در مبناگرایی خود، ضمن تأکید بر تسلسل‌ناپذیری «تصدیقات نظری»، به ارائه و دفاع از این رویکرد معرفتی می‌پردازد بدین ترتیب،

«مهم‌ترین دلیلی که بر وجود باورهای فطری یا بدیهی و بی‌واسطه ارائه می‌کند، محال بودن فرض عدم تناهی در سلسله علل تصدیقی است. وی بر این باور است که تمام باورهای تصدیقی باواسطه (نظری) باید در جایی متوقف شوند و به تصدیقی ختم یابند که بدون نیاز به تصدیق دیگر، موجه یا صادق بوده، بدیهی اولی باشد» (پورحسن، ۱۳۸۸: ۲۴).

علامه طباطبائی، در کتاب برهان، ضمن ارجاع «نظریات» به «بدیهیات»، به بحث از تسلسل‌ناپذیری «تصدیقات نظری» می‌پردازد. به طور کلی، تصدیق به ضروری و نظری تقسیم می‌شود و تصدیق نظری به تصدیق ضروری می‌انجامد. دلیل اینکه نظری به بدیهی می‌انجامد، این است که چون حصول تصدیق نظری بر تصدیق دیگری توقف دارد، به گونه‌ای که اگر آن تصدیق حاصل نشود، این هم حاصل نخواهد شد، اگر آن تصدیق نیز چنین باشد، باید به تصدیق دیگری منتهی شود و این سلسله در یک حد توقف نیابد، آنگاه اصلاً نباید هیچ تصدیقی صورت بگیرد و این خُلف است و مستلزم حدود غیرمتناهی بالفعل بین دو حد موضوع و محمول یا مقدم و تالی خواهد بود که این نیز خُلف است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۸۷: ۴۹).

۵-۳) نقش توجیه‌گر «تصدیقات بدیهی» در تبیین «ساختار معرفت»

در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی، «تصدیقات بدیهی» نقش مؤثر و سازنده‌ای در توجیه و تبیین «ساختار معرفت» ایفا می‌کنند، به گونه‌ای که بدون توجّه به کارکرد این نوع از «تصدیقات»، «ساختار معرفت» بدون توجیه باقی خواهند ماند. بدین ترتیب، این نوع از «تصدیقات» با توجیه «تصدیقات نظری»، نقش توجیه‌نگر خود را در باب «ساختار معرفت» آشکار می‌کنند و از این طریق، کارکرد معرفتی خود را به اتمام می‌رسانند.

چنان‌که اشاره شد، علامه طباطبائی در بین این «بدیهیات»، عمدتاً به «بدیهیات اولی» نظر دارد و همواره این امور را به عنوان «تصدیقات خودتوجیه» و «توجیه‌نگر» مورد استفاده قرار می‌دهد. در کتاب *بدایة/الحکمة*، وی پیرامون نقش سازنده «تصدیقات بدیهی» در این ساختار، معتقد است: «علوم نظری به علوم بدیهی ختم می‌گردند و با آنها تبیین می‌شوند و اگر چنین نباشد، سلسله امور نظری به مبدائی نمی‌رسد و [اندیشه و فکر] علمی به دست نمی‌دهد» (همان، ۱۳۸۰: ۲۹۱-۲۹۲).

۵-۴) ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی» و برقراری «رابطه توالد» بین آنها

با توجّه به آنچه که قبلاً بیان شد، «تصدیقات نظری» برای تثبیت مواضع معرفتی خود نیازمند توجیه از سوی «تصدیقات بدیهی» هستند. بر این اساس، «تصدیقات بدیهی» در فرایند توجیه‌گر خود، به تبیین و توجیه این نوع از «تصدیقات» می‌پردازند و آنها را در فرایند شکل‌گیری معرفت موجه می‌سازند.

علامه طباطبائی در کتاب *مجموعه رسائل*، پیرامون ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی اولی» چنین می‌فرماید: «هر قضیه ضروری غیراولی، به قضیه ضروری اولی منتهی می‌شود. دلیل این امر آن است که قضیه‌ای که در حقیقت، ضروری است، یعنی به حیثیتی است که اگر ارتفاع هر تصدیق غیر آن را فرض کنیم، آن تصدیق به حال خود باقی خواهند ماند» (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱۸۰).

بر این اساس، وی نیازمندی «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی» را از نوع نیازمندی «مادی» و «صوری» دانسته است و در این زمینه، قائل به «رابطه توالد» می‌شود؛ بدین معنا که «تصدیقات نظری» برای دریافت «ماده» و «صورت» خود، نیازمند اخذ توجیه از سوی «تصدیقات بدیهی» هستند (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، الف، ج ۲: ۲۴۹-۲۶۰).

۶- ادله موجود در اثبات مبنای بودن علامه طباطبائی^{۱۵}

- مفهوم «سلسله مراتب معرفت» و اهمیت آن در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی.
- «بدیهیات» و نقش سازنده آنها در ایجاد «تصدیقات بدیهی».
- ارجاع همه «بدیهیات» به «اصل امتناع تناقض»^{۱۶}.
- «تصدیقات بدیهی» و نقش سازنده آنها در فرایند «توجیه شناخت».
- خطاناپذیری «بدیهیات اولی» و ارزش معرفت‌شناختی آنان در باب «شناخت یقینی».
- تسلسل‌ناپذیری «تصدیقات نظری».
- «تصدیقات نظری» و نحوه ارجاع آنها به «تصدیقات بدیهی».

نتیجه‌گیری

با مراجعه به آثار معرفت‌شناسی علامه طباطبائی، به‌صراحت می‌توان به این نتیجه اذعان کرد که وی همواره نسبت به مبحث «بدیهیات» توجه و اهتمام خاصی نشان داده است. بی‌شک این امر از دغدغه علامه طباطبائی پیرامون «ساختار شناخت» و نحوه توجیه آن نشأت می‌گیرد. به همین دلیل، وی با در نظر داشتن مفهوم «سلسله مراتب معرفت»، به این مسئله روی می‌آورد. «بدیهیات اولی» به عنوان نقطه عزیمت علامه طباطبائی به دیدگاهی محسوب می‌شود که وی آن را «مبنای خطاناپذیر» می‌نامد. علامه طباطبائی با ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی» و خودتوجیه، نه تنها بر مبنای خویشتن صحت می‌گذارد، بلکه تسلسل‌ناپذیری «تصدیقات نظری» را به عنوان قاطع‌ترین دلیل در اثبات این رویکرد معرفی می‌نماید.

«خطاناپذیری شناخت» و «یقینی بودن آن» مسئله دیگری است که ذهن وی را به خود مشغول ساخته است. بر این اساس، علامه طباطبائی با معرفی «اصل امتناع تناقض» به عنوان

«اصلی حاکم بر تفکر»، نیازمندی همه «تصدیقات» به اصل مذکور را به جزمیت این امور و اثبات یقینی بودن آنها نسبت می‌دهد. این در حالی است که ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی» را از نظر «فرایند توجیه» مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

بنابراین، باید تصریح کرد که خطّ مشی رئالیستی این فیلسوف میناگرا پیرامون «رویکرد مذکور»، آن‌چنان صریح و آشکار است که این شیوه بی‌هیچ ابهام و تکلفی، در آثار معرفت‌شناسانه‌اش منعکس می‌گردد. با وجود این، برای اثبات میناگرا بودن علامه طباطبائی، کافی است تا دیدگاه میناگرایانه وی را حول چهار محور اصلی، یعنی: الف) «بدیهیات» و خطانپذیری «اولیات»، ب) تسلسل‌ناپذیری «تصدیقات نظری»، ج) «تصدیقات بدیهی» و نقش توجیه‌گر آنها، د) ارجاع «تصدیقات نظری» به «تصدیقات بدیهی»، مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «رویکرد میناگرایی» را با عنوان‌هایی همچون «شالوده‌گروی» و «بنیادانگاریم نیز مورد بررسی قرار می‌دهند. معرفت‌شناسان معتقدند که «میناگرایی صرفاً نگرشی است درباره ساختار شناخت» (Fumerton, 2005: 284). در نزد اکثر آنان، «میناگرایی»، منبع شناخت را در هر دو حوزه «تجربه‌گرایی» و «عقل‌گرایی» مورد بررسی قرار می‌دهد. به همین سبب، «در نظریه معرفت‌شناسی خویش، عقل و تجربه را در مبنای شناخت مؤثر می‌دانستند» (بازگشت به میناگرایی سنتی، ۱۳۸۷: ۳۹).

۲- در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی، منظور از «تصدیقات نظری» همان «باورهای استنتاجی» است.

۳- در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی، منظور از «تصدیقات بدیهی» همان «باورهای پایه» است.

۴- بنابراین، «همه باورها در نهایت، توجیه خود را تا اندازه‌ای، از باورهای موجه غیراستنتاجی به دست می‌آورند» (فومرتون و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۲).

۵- در فلسفه اسلامی، هرگاه از قدما نام برده می‌شود، منظور، فلاسفه و حکمای مسلمان قبل از ملاحظه است.

۶- روند استقلالی معرفت‌شناسی اسلامی، در نزد ملاصدرا مطرح شد و با علامه طباطبائی به شکوفایی رسید، چنان‌که می‌توان کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، را به عنوان محکم‌ترین دلیل و قرینه بر این مدعا ذکر کرد.

۷- فلاسفه متقدم اسلامی، گرچه خود را به عنوان فیلسوفانی مبنی‌گرا معرفی نمی‌کردند، اما با این وصف، از مباحث معرفت‌شناختی آنها می‌توان چنین نتیجه‌ای را استنباط نمود.

۸- این بیان یادآور جمله معروف مشائی است که: «مَنْ فَقَدَ حِسًّا، فَقَدَ عِلْمًا».

۹- در تفکر مشائی، «علم» و چگونگی حصول آن، دو ویژگی اساسی دارد: الف) ذهن آدمی در ابتدای تولد، خالی از هر گونه معلوماتی است (و به اصطلاح مشائیان، ذهن در ابتدا لوح نانوخته است). ب) در مبحث «ادراکات»، همواره «ادراکات جزئی» بر «مفاهیم کلی» تقدم دارند. علاوه بر این، با نگاهی اجمالی به کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پی خواهیم برد که علامه طباطبائی در معرفت‌شناسی خویش، دیدگاهی رئالیستی دارد؛ چراکه وی نقش «تجربه» و «حس» را در فرایند شناخت، ضروری و انکارناپذیر می‌داند.

۱۰- «البته آنچه از آنها نزد ما حاضر می‌شود، ماهیت آنهاست، نه وجود خارجی‌شان که آثار بر آن مترتب می‌گردد و این یک قسم علم است که آن را علم حصولی می‌نامند» (طباطبائی، ۱۳۸۰، الف، ج ۱: ۲۷۲).

۱۱- منظور وی از «اعتباریات»، همان «انتزاعیات» است.

۱۲- علامه طباطبائی «فطری» را به همان معنایی که عقل‌گرایان مورد نظر قرار می‌دهند، نمی‌پذیرد. وی معتقد است که «جنین در رَجِم مادر به هیچ بدیهی علم ندارد؛ مثلاً نمی‌داند که اجتماع نقیضین محال است یا اینکه کُلُّ اعظم از جزء است» (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، الف، ج ۱: ۱۷۴). در اینجا لازم است چهار نوع معنای فطری را مورد بررسی قرار دهیم: الف) ادراکاتی که همه اذهان در فهم آن یکسان هستند و از این نظر، میان اذهان اختلافی نیست (این سنخ از ادراکات تصویری و تصدیقی را می‌توان «ادراکات عمومی» نامید). ب) ادراکاتی که بالقوه در ذهن هر یک از افراد موجود است، گرچه بالفعل در ذهن بعضی از افراد موجود نبوده یا برخلاف آن وجود دارد (این دسته از ادراکات، همان «معلومات حضوری نفس» بوده که هنوز به «علم حصولی» تبدیل نشده‌اند. ملاصدرا معنای فطری بودن «علم به ذات حق» را از این قبیل می‌داند). ج) قضایایی که همواره در ذهن با براهین خود همراه و حاضرند (قضایا قیاساتهما معها). د) ادراکات و تصویری که از ویژگی‌ها خواص ذاتی عقل هستند و هیچ گونه استنادی به غیر عقل

ندارند (ر.ک: طباطبائی، بی تا، الف: ۱۸۳-۱۸۴). بنابراین، می توان تصریح کرد که علامه طباطبائی صرفاً منکر «تصوّرات فطری» به معنای چهارم است. بر این اساس، وی سایر معانی «فطری» را می پذیرد.

۱۳- علامه طباطبائی «بدیهیاتی» همچون «اصل تساوی»، «اصل این‌همانی»، قضیه «کُل از جزء بزرگتر است» را به عنوان نمونه‌ای از این «اولیات» ذکر می کند که نیازی به حدّ وسط و توجیه از سوی دیگر «بدیهیات» ندارند.

۱۴- «نوع نیازمندی بدیهیات اولیه به اصل امتناع تناقض با نیازمندی نظریات به بدیهیات مختلف است. نوع نیازمندی نظریات به بدیهیات این است که نظریات تمام هستی خود را مدیون بدیهیات هستند؛ یعنی نتیجه‌ای که از یک قیاس گرفته می شود، عیناً مانند فرزندى است که مولود پدر و مادر است» (طباطبائی، بی تا، الف، ج ۱: ۲۴۹-۲۵۰).

۱۵- علامه طباطبائی در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ادله‌ای پیرامون میناگرایی خویش ذکر نموده است که عبارتند از:

«الف) اگر تصدیق علمی (مقابل شک) فرض کنیم، یا خود آن مفروض بدیهی است یا منتهی به بدیهی، و به عبارت دیگر، ما تصدیق بدیهی داریم. ب) هر معلوم نظری (غیربدیهی) به واسطه تالیف بدیهیات و یا نظریاتی که به بدیهیات منتهی می شوند، پیدا می شود. ج) علوم، کثرتی به واسطه انقسام به بدیهی و نظری دارند» (طباطبائی، بی تا، الف، ج ۱: ۲۴۰-۲۴۱).

۱۶- علامه طباطبائی «اصل امتناع تناقض» را به عنوان اصلی حاکم بر تفکر مورد ارزیابی قرار می دهد. از این نظر، نه تنها «بدیهیات»، بلکه تمام «قضایا» و «علوم» نیز از نظر اثبات یقینی بودن و جزمیت خود، نیازمند به این اصل معرفت‌شناختی خواهند بود.

منابع و مأخذ

- آلستون، ویلیام. (۱۳۸۰). «دو گونه میناگرایی». *مجله ذهن (فلسفه و کلام)*. ترجمه سید حسین عظیمی دخت شورکی. ش ۸.
- بازگشت به میناگرایی سنتی*. (۱۳۸۷). ویراسته مایکل آر. دپاول. ترجمه و مقدمه رضا صادقی. چ ۱. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- پورحسن، قاسم. (۱۳۸۸). «باور به رأس باور، (باور پایه و نقش آن در معرفت‌شناسی علامه طباطبائی)». *خردنامه همشهری*. ش ۳۵.

طباطبائی، سید محمدحسین. (بی تا). الف. *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. با مقدمه و پاورقی استاد مرتضی مطهری. ج ۳. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

_____ . (بی تا). ب. *بداية الحکمة*. ج ۳. ترجمه علی شیروانی. قم: مؤسسه بوستان کتاب.

_____ . (۱۳۸۰). الف. *بداية الحکمة*. ترجمه علی شیروانی. ج ۶. قم: انتشارات دارالعلم.

_____ . (۱۳۸۰). ب. *نهایة الحکمة*. مع تعلیقة الأستاذ فیاضی. قم: انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی^(ع).

_____ . (۱۳۸۴). *نهایة الحکمة*. ترجمه و شرح علی شیروانی. ج ۳. ج ۶. قم: مؤسسه بوستان کتاب قم.

_____ . (۱۳۸۷). *برهان*. به تصحیح مهدی قوام صفری. ج ۲. قم: مؤسسه بوستان کتاب.

_____ . (۱۳۸۸). *مجموعه رسائل*. به کوشش سید هادی خسروشاهی. ج ۲. ج ۲. قم: مؤسسه بوستان کتاب.

فومرتون، ریچارد و دیگران. (۱۳۸۷). *بازگشت به مبناگرایی سنتی*. ترجمه رضا صادقی. ج ۱. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

Fumerton, Richard. (2005). *Foundationalist; Theories of Epistemic Justification*. Stanford: Encyclopedia of Philosophy.